

غرق در رؤیاهای شیرین

منبع: نیویورک



چه چیزی باعث می‌شود یک نمایش موزیکال موفق از آب درآید؟ آیا باید به زندگی زنبورها پرداخت؟ آیا باید یک روایت کلاسیک بسازی که با تگراس کنونی منتقل کرده‌ای آیا می‌توان به زندگی جادوگرانی پرداخت که برخی از فیلم سینمایی مشهور «جادوگر از» به سال ۱۹۳۹ دیده‌ای؟ یا باید به سمت داستان استخوان پس داده «زنان کوچک» و یا یک کنسرت گروه موسیقی «بیج بویتز» رفت؟ حقیقت آن است که طی بهار امسال تئاترهای موزیکالی با تمامی تم‌های فوق در برادوی بر صحنه بوده‌اند و اغلب نیز به موفقیت نرسیده‌اند و شاید فقط «اسپاسالوت» یک استثنا بزرگ بوده باشد که با بازسازی فیلم سینمایی معروف «Holy Grail» کار سال ۱۹۷۴ گروه کمندی موشی پایتو توانسته است به موفق‌ترین و تحسین‌شده‌ترین نمایش (موزیکال) فصل بدل شود.

لاری سل ماسلان نویسنده کتاب «برادوی: موزیکال آمریکایی» می‌گوید: «هر دهه‌ای در این زمینه مردود و فاقد موفقیت است، مگر اینکه خلاص ثابت شود و جود باشد. پسیندا ما طی دهه‌های اخیر نمونه‌هایی را داشته‌ایم که در عین ناامیدی مطلق مردم به بزرگترین موفقیت‌ها رسیدند. وقتی می‌خواستند بیگمالیون را بسازند، اعتقاد عمومی این بود که این کار غیرممکن است. «گره‌ها» نیز در زمانی که تدارک و آماده می‌شد، عده‌ای آن را چیزی در حد یک جوک می‌دانستند. خودتان می‌دانید که چطور این دوموزیکال به بالاترین درجات رسیدند، اما مساله این است که سرنوشته این نمایش‌ها و اینکه موفق می‌شوند یا خیر، برای تهیه‌کنندگان اغلب بسیار مهم است و پاهای میلیون‌ها میلیون دلار پول در میان است و باید حداقل هر هفته یک میلیون دلار درآورد تا هم به برپرد و هم مخارج اجرای هنفگی خود را تأمین نمایند و سود مورد نظر مدیران طرح را در دردمت فراهم آورند. معمولاً یک نمایش بزرگ با هزینه‌های که در حساب می‌شود، سه تا چهار میلیارد قابل توجهی را در برداشته، بین ۲۰ تا ۱۵ میلیون دلار ای می‌خورد و بدیهی است که باید از این ارقام فراتر رود تا سودسازان تلقی شود.

گرانی روزافزون نرخ‌ها باعث شده است که معیارهای زمانی نیز به هم بریزد. به حرفهای ماسلان رجعت می‌کنیم: الان دیگر نمی‌توانید یک نمایش را فقط یک سال روی صحنه داشته باشید و متوقع باشید که در هر روزی مدتی به شاپوولی رایس بدهد. رقم مورد نظر برای این مهم اینک دوسال و اگر واقع‌بین‌تر باشیم به سه سال است.

با این حال اغلب موزیکالهای اخیر در برادوی و یا خارج از وادی آن (موسوم به اف برادوی) توفیق زیادی نداشته و پولی را پس نداده‌اند، یکی از آنها زنان کوچک» بر اساس مان پرطرفدار لوئیزی الکات است

اجرای نمایش تحت هر شرایطی تعقیب و گوش می‌کنند. هاولند می‌افزاید: «آنچه شخص مرا همیشه به صحنه تئاتر کشانده، اصل داستان و بهتر بگویم قصه مرکزی نمایش است. اینکه قصه‌ای گفته شود که نشانگر زندگی انسانها و برخاسته از آن باشد. شاید یک داستان اقتدر پیچیده باشد که تنوان در صحنه و به هنگام تماشای نمایش با آن ارتباط برقرار کرد، اما این بهتر از آن است که اصلاً داستانی را کار نباشد. اینکه فقط شستی آهنگ پرطرفدار در سالن بخش شود و داستانی مرکزی و با ارزش در کار نباشد، این نمی‌تواند تئاتر باشد و بلکه یک کنسرت است. با این حال انکار نمی‌کنم که رویکرد به آهنگهای شناخته شده و پرطرفدار عامل تضمین توفیق و فروش یک نمایش است. برای بررسی در کار نیست و همه می‌دانند که مردم از این ترانه‌ها لذت می‌برند و با آگاهی و علاقه قبلی به سالن می‌آیند. این را هم قبول دارم که به راه انداختن یک نمایش موزیکال بر اساس ترانه‌های کاملاً جدید ریسکی است که تهیه‌کنندگان حق دارند به سمت آن روند و از رویگردان نباشند.»

اگر «زنان کوچک» و «تر کبیب خاب خوب» با همه اوصافی که برای شما آوردیم، فروش خوبی طی ماههای اخیر در برادوی نداشته‌اند، در عوض «تفرین شده» و «عسکر کن» طی یک سال و نیم اخیر و فروشی که طی این مدت داشته، نمونه‌ها نسبت به بهتر و تفری تری از موزیکال‌های موفق است. این نمایش در آذرماه سال پیش مخارج تولید خود را که به ۱۴ میلیون دلار می‌رسید، پس گرفت و پس از آن سودی ملایم و تدریجی و همیشگی برای تولیدکنندگان خود داشته است. این نمایش هم در کیسی عجیب دارد و داستان تقابل یک جادوگر خوب از فیلم سینمایی معروف «جادوگر از» با یک جادوگر بد است و مردم به رغم تمامی بار خیالی و غریبالسن چنین تر کبیب، از این پذیرفته‌اند.

با این حال این فرمولی نسبت که تنوان مدعی شد همیشه جواب می‌دهد، به عنوان مثال نمایش «در آلاکو» در ماه سال پیش در بی‌رغم به روی صحنه بودن و به سبب نقدها و برخوردهای بدی که با آن صورت گرفت، برچیده و تعطیل شد. اگر از ماسلان دلیل این رویداد را پرسید، می‌گوید تم تکراری نمایش رویکرد مجدد به کلیشه تقابل زیبا و هیولا و بیکی و شره و به گونه‌ای حد کمک آن در «شیخ اپرا» به اجرا گذاشته شده، تماشاگران را دل‌سرد کرده و موجب شکست در کلاوی آهنگ شده است. او در تضاد با فرضیه قبلی که بیشتر برایتان شرح دادیم، می‌گوید: «لرژوما همیشه سعی کنیید که یک داستان موفق در گذشته را دوباره تکرار و با توهین کنید. لاقدر در تئاتر موزیکال این نمی‌تواند یک تضمین صددرصد برای موفقیت باشد. اگر رخ نمایش‌های موزیکال مثل «شیخ اپرا»، «بانوی زیبای من» و «با گرچه‌ها، ساهلها و ساهلها موفق بوده‌اند، به این خاطر است که باسازاری تغییر داده شده‌اند و فقط اجراشان استمرار یافته است. بهتر است که دست اندازان به فکر ناوروی هم باشند و تکرار نکنند صرفاً تکرار ایده‌های گذشته نباشد. با این حال تضمین نسبت که ناوروی‌های خطرناک نیز جواب بدهند، «ستاره‌های عشق» که بر اساس نمایش «زنان کوچک» و «بندوسر» و «کولیبام کشسیر ساخته و اجرا شده و ماجراهایش به تکرار در زمان جنگهای داخلی آمریکا انتخاب یافته، با سود نداد و نمایش بدی هم به نام بیست و پنجمین نمایش سالانه اسپلینگ می‌پایانم، که ما به این ماجرا زنبورها می‌پردازیم.» توفیق زیادی نداشته است. اما می‌تواند که هر تصور و تجسمی با یک تزیین و آرایش و نماد آهنگین نمی‌تواند موزیکال موفق تلقی شود.

موجود است. در برخی از این ترانه‌ها تلاش برای کامل شدن و رفتن به سوی رؤیاهای در یک جامه خیالی را حس می‌کنید و همین مستهزای خوبی برای یک کار موزیکال است.»

بنابراین «درسر» مجبور شد خودش بر اساس احساسات مردم مرکزی خیالی را ترویج و از آن یاد کرد، صحنه میرود تا ترانه‌های بیج بویتز در محبت آن گرداگر حاصل فرزند مرکزی بخش شوند. این داستان درباره ۴ محصل فارغ التحصیل یک دبیرستان واقع در کرانه شرقی آمریکا است که تصمیم می‌گیرند به کالیفرنیا بروند و از نقاط مختلف ایالتی که اعضای گروه بیج بویتز از آن می‌آیند و تعدادی از سرودهایشان نشانگر حال و هوای همان منطقه است، از نزدیک دیدن کنند. سرزنجی که این اوصاف و مقدمات به موازات آهنگهای گروه بود و تر کبیب های خوب، به معرض نمایش و بهتر بگویم به مورد اجرا می‌شوند نمایش خود وادی و سرزمین یک عده آدم راحت و کم در مسرت است که زندگی بی‌دغدغه‌ای دارند و در نتیجه می‌توانند مثل بیج بویتز به زندگی و شادبانی این بیندیشند و غرق در رؤیاهای شیرین شوند. رؤیاهایی که می‌توانند صحت نداشته

بسیار خوب هم داده است. یک نمونه روشن و موفق «مامامیا» است که بر اساس ترانه‌های گروه موسیقی «آبا» می‌سوند ساخته شده و از ۱۹۹۹ در لندن بر صحنه بوده و هم اینک نیز هر هفته در برادوی یک میلیون دلار سود به بار می‌آورد و در حدود ۱۵ کشور دیگر و حتی استرالیا و آسٹونیه هم به صحنه برده شده است. در همین راستا تهیه موزیکال‌های تازه بر اساس ترانه‌های خوانندگان و گروههای موسیقی دیگری مانند جانی کش، جان لئون و وینداند فایبر اینک در دست تهیه و تنظیم و ساخت است. جیسن هاولند که موسیقی نمایش «زنان کوچک» را ساخته است، می‌گوید چه برخورد کلاسیک با مقوله نمایش‌های موزیکال و چه برخورد مدرن تر با آن مشکل ساز نیست و هر کدام جای خود را دارند. براین اساس، هر فقط می‌توان ترانه‌ها را در بخش کرد و برای آن یک موضوع داستانی را به عنوان مرکز نمایش تعیین کرد و هم در عین حال می‌توان متن ترانه‌ها و بهتر بگویم شعر آنها را بر اساس موضوع نمایش تأمیدی عوض کرد اما در مورد مردم این احتمال و تری وجود دارد که دوستداران ترانه‌ها دل‌سرد و تا حدی از نمایش دور شوند در حالی که در شرایط نخست آنها به هیچ وجه سرد نمی‌شوند و ترانه‌های دلخواه را در سال محفل

بسیار خوب هم داده است. یک نمونه روشن و موفق «مامامیا» است که بر اساس ترانه‌های گروه موسیقی «آبا» می‌سوند ساخته شده و از ۱۹۹۹ در لندن بر صحنه بوده و هم اینک نیز هر هفته در برادوی یک میلیون دلار سود به بار می‌آورد و در حدود ۱۵ کشور دیگر و حتی استرالیا و آسٹونیه هم به صحنه برده شده است. در همین راستا تهیه موزیکال‌های تازه بر اساس ترانه‌های خوانندگان و گروههای موسیقی دیگری مانند جانی کش، جان لئون و وینداند فایبر اینک در دست تهیه و تنظیم و ساخت است. جیسن هاولند که موسیقی نمایش «زنان کوچک» را ساخته است، می‌گوید چه برخورد کلاسیک با مقوله نمایش‌های موزیکال و چه برخورد مدرن تر با آن مشکل ساز نیست و هر کدام جای خود را دارند. براین اساس، هر فقط می‌توان ترانه‌ها را در بخش کرد و برای آن یک موضوع داستانی را به عنوان مرکز نمایش تعیین کرد و هم در عین حال می‌توان متن ترانه‌ها و بهتر بگویم شعر آنها را بر اساس موضوع نمایش تأمیدی عوض کرد اما در مورد مردم این احتمال و تری وجود دارد که دوستداران ترانه‌ها دل‌سرد و تا حدی از نمایش دور شوند در حالی که در شرایط نخست آنها به هیچ وجه سرد نمی‌شوند و ترانه‌های دلخواه را در سال محفل

مرگ پندرو مادر او در یک تصادف اتومبیل می‌پردازد و بهتر بگویم، از آن نشأت می‌گیرد. او ابتدا یک شعر درزای و المینش نوشت، سپس آن را به یک نمایش بسط داد و سرانجام از یک رمان یکسان که در آن را مرد جانی مواجه هستیم که سطح کشور را با چوچه‌های رنگاب می‌زند تا به مقصد مردنظرش برسد و پیکر خواهر مرده‌اش را تحویل بگیرد.

مک لارتری می‌گوید: برای اولین بار بسیار تشریحی و تفصیلی از گذشته و انگاره‌های گوناگون نوشتم که قصد تعریف ماجرا را برای خود داشته باشم. احساس می‌کردم در قبایل کاز، نویشن، چیزی را پس می‌گیریم و با آن چیز و احساس می‌توانم به طی طریق ادامه بدهم.

وقتی کتاب تمام شد، مک لارتری آن را برای ناشران فرستاد. هیچکس جواب نداد. او رمان چهارم‌ش را نیز بست کرد و باز جوابی نرسید! اینجا بود که او قطع امید کرد و هرچه می‌نوشت فقط بر این حال حال مک لارتری نیز مثل هر آدم دیگری خوشی که برای قاضی درجوعصوفان و ضبط کردن متن کتاب‌های صبروی نوار و سی دی بود. او این کتاب‌ها را هم برای تری از کتاب فروشی‌ها می‌فروخت و با بیرونی خطوط اینترنت در معرض استفاده مستقیم منتقاضیان قرار می‌داد.

یک روز مک لارتری در همین راستا یک ناشر خواسته کرد که اجازه بدهد داستان «خطاره وندین» را هم بر روی نوار ضبط و در همان مجموعه عرضه کند و ناشر پذیرفت و این کتاب نیز وارد محصولات ادبی شد. انگاره در سال ۲۰۰۳ مک لارتری برای کسب امکان شرکت در یک مینی سریال تلویزیونی به نام «حکومت میامیستان» که بر اساس یکی از نوشته‌های استیفن گینگ تهیه می‌شد، به محل رفت و آنجا در کینگ طوم کار برای کینگ فرستاد.

او روز ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۲ بود و در همان تاریخ زمانی زندگی او برای همیشه عوض شد.

درد که همانا رمان «خطاره وندین» است. مک لارتری در اشاره به ایام رکود و بحالی خود می‌گوید: آن قدر از نوشتن‌های بی‌شمر خسته شده‌بودم که به پزشک روانکاو رجوع کردم. چند جلسه با دکتر به صحبت پرداختم. یک روز که به ماهیگیری رفته بودم به خودم نهبید زدم که دست بردار. دوستانت فکرمی‌کنند تو مجنونی. خودم نیز در این قضیه مانده بودم. او چند چندر و چه تعداد رمان و نمایش‌های تالیف نویسنده که هیچ‌چاه بیگ نشوند و بازم از رو نوید؟! با این حال در میان تعجب شدید، پزشک روانکاو به مک لارتری گفت که به نوشتن ادامه بدهد، زیرا به زعم وی بیش از آنکه به او ضرر برساند، بهره‌آرزی می‌داشت و روح او را قانع می‌کرد.

به عنوان یک بازیگر هم مک لارتری قصد داشت که بدل به یکی از ستاره‌های هالیوود شود و ولی اصلاً چنین نشد. نمی‌توان انکار کرد که او در سریال‌های تلویزیونی و نمایش‌های تئاتری غیرقابل شمارشی ظاهر شد، اما اگر او را به عنوان یک قاضی درجوعصوفان و نظم و چند اسپرود دیگر تلویزیونی نامیده بگیریم، هیچ چیز به یادماندنی از وی در این زمینه خاص به ثبت نرسیده است و او هرگز به نقطه اوجی که در این حرفه می‌توانست نرسید. بیج بگویم مک لارتری از آن بازیگرانی بود که چه‌اش برایتان آشنا بود، اما هرگز اسم او را به یاد نمی‌سیریدیم. شاید نوشتن به او کمک می‌کرد که نتوانیم حاصل از چنان ساهله و تاکامی ناشی از آلهایا خوب نشیند در اهداف هنری‌اش را فراموشی بسپرد. او از این طریق با مردمی که چند صدقه‌ها برای احراز یک ایام هم در صحنه تهیه یک فیلم بزرگ رفته و آنجا غرضش را برآورده است، حتی خودم مک لارتری نیز اینک معترف است که دورمان اول خود را در سبب تری و شهرت، به چیزی که به طرز مدیوحانه‌ای برای این می‌دانیم می‌گوشید، نوشته‌است و طبیعتاً است که داستان‌های افشاحی از آب گمانه‌ها باشند، اما این رمان موسوم را که همان «خطاره وندین» بود در سال ۱۹۸۸ در دست گرفت، احساس کرد که شرایط تغییر کرده است. فصل اول کتاب به ترازوی

درد که همانا رمان «خطاره وندین» است. مک لارتری در اشاره به ایام رکود و بحالی خود می‌گوید: آن قدر از نوشتن‌های بی‌شمر خسته شده‌بودم که به پزشک روانکاو رجوع کردم. چند جلسه با دکتر به صحبت پرداختم. یک روز که به ماهیگیری رفته بودم به خودم نهبید زدم که دست بردار. دوستانت فکرمی‌کنند تو مجنونی. خودم نیز در این قضیه مانده بودم. او چند چندر و چه تعداد رمان و نمایش‌های تالیف نویسنده که هیچ‌چاه بیگ نشوند و بازم از رو نوید؟! با این حال در میان تعجب شدید، پزشک روانکاو به مک لارتری گفت که به نوشتن ادامه بدهد، زیرا به زعم وی بیش از آنکه به او ضرر برساند، بهره‌آرزی می‌داشت و روح او را قانع می‌کرد.

به عنوان یک بازیگر هم مک لارتری قصد داشت که بدل به یکی از ستاره‌های هالیوود شود و ولی اصلاً چنین نشد. نمی‌توان انکار کرد که او در سریال‌های تلویزیونی و نمایش‌های تئاتری غیرقابل شمارشی ظاهر شد، اما اگر او را به عنوان یک قاضی درجوعصوفان و نظم و چند اسپرود دیگر تلویزیونی نامیده بگیریم، هیچ چیز به یادماندنی از وی در این زمینه خاص به ثبت نرسیده است و او هرگز به نقطه اوجی که در این حرفه می‌توانست نرسید. بیج بگویم مک لارتری از آن بازیگرانی بود که چه‌اش برایتان آشنا بود، اما هرگز اسم او را به یاد نمی‌سیریدیم. شاید نوشتن به او کمک می‌کرد که نتوانیم حاصل از چنان ساهله و تاکامی ناشی از آلهایا خوب نشیند در اهداف هنری‌اش را فراموشی بسپرد. او از این طریق با مردمی که چند صدقه‌ها برای احراز یک ایام هم در صحنه تهیه یک فیلم بزرگ رفته و آنجا غرضش را برآورده است، حتی خودم مک لارتری نیز اینک معترف است که دورمان اول خود را در سبب تری و شهرت، به چیزی که به طرز مدیوحانه‌ای برای این می‌دانیم می‌گوشید، نوشته‌است و طبیعتاً است که داستان‌های افشاحی از آب گمانه‌ها باشند، اما این رمان موسوم را که همان «خطاره وندین» بود در سال ۱۹۸۸ در دست گرفت، احساس کرد که شرایط تغییر کرده است. فصل اول کتاب به ترازوی

درباره نویسنده عجیبی که سرانجام کشف شد

دریای اشک «مک لارتری»

منبع: لس آنجلس تایمز
مترجم: وصال روحانی

شده، قرارداد‌های مفصل و تازه‌ای با یک انشازاتی بسته‌است، حداقل یک فیلم سینمایی هنرگز نویسنده مشهوری نمی‌شود که برای متوقف کردن این بساط به یک پزشک روانکاو رجوع کرد و از او در این زمینه کمک طلبید.

مک لارتری بیگزار نبود. او به عنوان بازیگر تلویزیونی و تئاتر آمریکا درآمد کمی داشت اما اگر می‌نوشت، به خاطر این بود که به این کار عشق می‌ورزید. او هرروز صبح، ساعت ۵ بیدار می‌شد و حداقل ۵ ساعت به طور پیوسته می‌نوشت و طی این مدت ۹ رمان و ۲۴ نمایش نوشت که حتی یکی از آنها به واقع یک کلمه آن نیز نبود!

مک لارتری متوجه شده بود که دوستانتش به چشم یک دیوانه به او می‌نگرند و وی را آدمی عجیب و بی‌ش از حد برصافی می‌دانند. هرچه باشد، او اولین مارشان را وقتی نوشته بود که ۲۴ سال بیشتر نداشت و با این وجود هیچ چیز به عنوان پشتوانه و پهره آن کارنامه‌اش نداشت.

اما...

... اما امروز تمام آن بساط تغییر یافته است. این امر با دیداری تصادفی بین او و استیفان کینگ نویسنده برطرف‌ر (و مشهور به «سلطان وحشت») شکل گرفت.

خلاصه‌ی در اواخر بهار ۲۰۰۵ و در شرایطی که مک لارتری ۵۸ ساله‌شده، او به اصطلاح کشف



خلاصه‌ی در اواخر بهار ۲۰۰۵ و در شرایطی که مک لارتری ۵۸ ساله‌شده، او به اصطلاح کشف